

درآمدی فلسفی - تاریخی

به روشنگری

(از کانت تا فوکو)

مالک شجاعی جشوقانی



نشر

سرشناسه	: شجاعی جشوقانی، مالک :
عنوان و نام پدیدآور	: درآمدی فلسفی - تاریخی به روشنگری (از کانت تا فوکو) / مالک شجاعی جشوقانی.
مشخصات نشر	: تهران: نشر علم، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۴ ص.
شابک	: 8 - 421 - 224 - 964 - 978
وضعیت فهرست نویسی	: فیا.
یادداشت	: کتابنامه
موضوع	: کانت ایمانوئل، ۱۷۲۴ - ۱۸۰۴ م. -- نقد و تفسیر
موضوع	: فوکو، میشل، ۱۹۲۶ - ۱۹۸۴ م. -- نقد و تفسیر
موضوع	: روشنگری
موضوع	: روشنگری -- اروپا
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ۴۳۵/ش/۸۰۲
رده بندی دیویی	: ۱۹۰/۹۰۳۳
شماره کتابخانه ملی	: ۲۸۱۶۶۴۵



نسخه

درآمدی فلسفی - تاریخی به روشنگری
(از کانت تا فوکو)

مالک شجاعی جشوقانی

صفحه آرا: لیلا حائری مهریزی (۹۱۱۷۹۴۲۷۲۵)

چاپ اول: ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

لینوگرافی: صدف ۸۸۸۳۰۵۳۳

چاپ: گلرنگ یکتا

خیابان انقلاب - خیابان دوازدهم فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر پلاک ۴ تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۸ - ۴۲۱ - ۲۲۴ - ۹۶۴ - ۹۷۸

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

فصل اول: روشنگری زمینه تاریخی و مولفه‌های فکری

- ۱- روشنگری: مفهوم و زمینه تاریخی ۱۷
- ۲- فیلولوزوف‌های روشنگری ۲۰
- ۳- مولفه‌های فکری روشنگری ۲۲
- ۱-۳- انسان‌گرایی (اومانیزم) ۲۲
- ۲-۳- عقلانیت ۲۴
- ۳-۳- کل‌گرایی روشنگری ۲۸
- ۴-۳- اندیشه پیشرفت و تاریخی‌گری ۲۸
- ۵-۳- دین و روشنگری ۳۲
- ۶-۳- منتقدان روشنگری ۳۴

فصل دوم: کانت و پرسش از روشنگری

- ۱- روشنگری آلمانی ۳۹
- ۲- اومانیزم در نقدهای سه (چهار) گانه کانتی ۴۱
- ۳- کانت سیاسی ۴۵
- ۱-۳- معنای تاریخ کلی در غایت جهان وطنی (۱۷۸۴) ۴۶
- ۲-۳- درباره این گفته مشهور «بسا این نظریه درست باشد، اما...» ۴۷

- ۳-۳- رساله صلح پایدار (۱۷۹۵) ۴۹
- ۳-۴- جدال دانشکده‌ها (۱۷۹۸) ۵۰
- ۳-۵- کانت و انقلاب فرانسه ۵۱
- ۳-۶- کانت و مسأله روشنگری ۵۴
- ۷-۳- اهمیت و مضامین رساله «روشنگری چیست» کانت ۶۵

فصل سوم : خوانش فوکویی از روشنگری کانت

- ۱- منابع فکری فوکو ۷۵
- ۲- روش‌شناسی فوکو ۷۹
- ۲-۱- دیرینه‌شناسی ۸۲
- ۲-۲- تبارشناسی ۸۵
- ۳- روابط قدرت/دانش در فوکو ۸۹
- ۴- فوکو، کانت و روشنگری ۹۲
- ۴-۱- جستار اول: نقد چیست؟ (۱۹۷۸) ۹۵
- ۴-۲- جستار دوم: کانت و روشنگری و انقلاب (۱۹۸۳) ۱۰۷
- ۴-۳- مفهوم «زمان حال» در فلسفه ۱۰۹
- ۴-۱-۳- اکنونیت در فوکو ۱۱۲
- ۴-۴- هستی‌شناسی زمان حال یا هستی‌شناسی ما ۱۲۵
- ۵-۴- هستی‌شناسی زمان حال ایرانی ۱۲۷
- ۵- فوکو، روشنگری و دگرگونی ۱۲۹
- ۵-۱- رابطه نقدهای سه (چهار) گانه کانتی با رساله روشنگری ۱۳۲
- ۵-۲- مدرنیته به مثابه یک رهیافت یا یک دوره تاریخی ۱۳۴
- ۵-۳- مدرنیته، گسست یا پیوست تاریخی ۱۳۷
- ۵-۴- فوکو و اتوس فلسفی ۱۳۹
- ۵-۵- جایگاه فوکو در فلسفه اخلاق قرن بیستم ۱۴۲
- ۵-۶- فوکو، بودلر و مدرنیته ۱۴۵
- ۵-۷- رابطه اتوس فوکویی با تبارشناسی و دیرینه‌شناسی ۱۵۱
- ۵-۸- فوکو : اومانیت، ضد او مانیت؟ ۱۵۶

ضمائم و منابع

- ضمیمه یک : کانت و نزاع دانشکده ه ۱۶۷
- ضمیمه دو : از مدرنیته فلسفی تا مدرنیته تاریخی ۱۸۳
- منابع انگلیسی ۲۰۵
- منابع فارسی ۲۰۷

مقدمه

نیش روشنگری و نقش مهم و دوران ساز آن در فرهنگ غرب و بلکه فرهنگ جهان امری است که پرداختن به آن جای چندانی برای اما و اگر باقی نخواهد گذاشت. روشنگری؛ اگر نه مهمترین مؤلفه، از مهمترین عوامل سازنده دوران مدرن غرب است که البته مخالفان و موافقان (بلکه دوستان و دشمنان) خود را داشته است. گرچه روشنگری در تاریخ غرب به عنوان یک دوره تاریخی خاص مطرح است و ریشه های آن را تا اواخر قرون وسطی مسیحی و حتی پیشتر از آن می توان برد. برای نخستین بار و در فلسفه فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، ایمانوئل کانت است که در قالب نقدهای سه (یا چهار) گانه و رساله های سیاسی او، وضع مدرن، صورت بندی مفهومی و فلسفی خود را یافته و روشنگری مدرنیته، به خود آگاهی می رسد. آغازگاه این خودآگاهی، رساله روشنگری چیست؟ کانت است که سیر تاریخی خود را در ایده آلیسم آلمان - اوج آن در فلسفه هگل و بعدها در آثار کسانی چون مارکس، نیچه، مکتب فرانکفورت و اندیشه پست مدرن، دنبال می کند.

میشل فوکو فیلسوف پست مدرن فرانسوی، به گواهی آثار خود، نقاد رادیکال مدرنیته و روشنگری است. با این وجود، وی در اواخر عمر خود، تلقی نسبتاً همدلانه ای از روشنگری کانت ارائه داده که موجب ایجاد شارحان و مفسران گردیده است. اینکه آیا خوانش فوکویی از رساله روشنگری کانت، نشانگر تغییر موضعی اساسی در فکر فوکو است یا تبیین دیگری از این مواجهه فوکویی می توان ارائه داد، پرسشی است که این کتاب و در قالب سه فصل - درصدد نزدیک شدن به پاسخ آن است.

نویسنده کوشیده تا در بخشی مقدماتی به زمینه تاریخی و مولفه های فکری روشنگری بپردازد و ضمن اشاره کوتاه به جریان های منتقد روشنگری، زمینه را برای ورود به بحث از روشنگری نزد کانت و فوکو، مهیا کند. در بخش دوم، با

اشاره به تنوع روشنگری اروپایی (انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و...) به روشنگری آلمانی و جایگاه کانت در آن پرداخته است. بحث از اومانیسم در نقدهای کانتی و مضامین رساله‌های دوران مابعد نقادی کانت و پرداختن به اهمیت مضامین رساله روشنگری، از مهمترین مباحث این بخش است. بخش سوم، به خوانش فوکویی از رساله روشنگری پرداخته و در آن از منابع فکری، روش‌شناسی فوکو، جستارهای سه‌گانه او در باب روشنگری کانت و مضامین مهم آن، به تفصیل سخن گفته شده است.

براساس بررسی کتابشناختی نویسنده، در زبان فارسی مقاله، کتاب یا پایان‌نامه‌ای که به نحو مستقل به بحث از «تفسیر فوکو بر رساله روشنگری کانت» پرداخته باشد، منتشر نشده است. البته نوشته منتشر نشده استاد دکتر رضا داوری اردکانی با عنوان «کانت و منور الفکری» که از منبع ما در این کتاب بوده به این بحث پرداخته است. زبان انگلیسی اما، ادبیات غنی‌تری در این باب دارد که ماددای استقصای تام در باب آن را نداریم. دومقاله مهم «نشانه روی به قلب زمان حال» از هابرماس و «بلوغ چیست؟» از دریفوس و رایینو که در مجموعه خوانش انتقادی فوکو آمده، از کلاسیک‌های این بحث است. (کوزنزهوی، ۱۹۸۶) مایکل کلی هم که بخش اول کتاب خود را به بازسازی مناظره فوکو و هابرماس اختصاص داده است، در بخش دوم کتاب، مقالات مهمی در این زمینه آورده است؛ «فوکو: نقد به مثابه یک منش فلسفی» از برنشتاین، «نقد عقل غیر محض» از مک کارتی، «روشنگری فوکو: نقد، انقلاب و شکل دادن به خود» از وار تنبرگ مهمترین مقالات این مجموعه است (مایکل کلی، ۱۹۹۴) اشمیت هم در اثر خود با عنوان روشنگری چیست؟ پرسش‌های قرن بیستمی و پاسخ‌های قرن هجدهمی، مجموعه نسبتاً قابل توجهی از مقالات در باب این موضوع را آورده است. (اشمیت، ۱۹۹۶) د- انتروس در مقاله «بین نیچه و کانت؛ خوانش فوکو از روشنگری کانت از جستارهای سه‌گانه فوکو در باب کانت، بحث کرده است.» (د- انتروس، ۱۹۹۹) به این مجموعه باید آثاری چون «پرسش، اتوس و رویداد» از کالین گوردن در

(گین و جانسون، ۱۹۹۳) و مقاله «روشنگری چیست؟ مقایسه کانت و فوکو» از کریستوفر نوریس را هم افزوده در (گری گاتینگ، ۱۹۹۴). در نگارش این کتاب از مشاوره و کمک فکری اساتیدی بهره برده‌ام که شرط انصاف نیست از آنان یاد نکنم؛ آقایان دکتر رضادآوری اردکانی، دکتر سیدحمیدطالب زاده و دکتر محمود خاتمی. دکتر دآوری با صبر و حوصله بسیار متن اولیه این نوشتار را خواندند و نکات ارزشمند و راه‌گشایی را بیان فرمودند و ساعتها وقت گرانبهای خودشان را کریمانه در اختیار کمترین شاگردان خودشان قرار دادند. دکتر طالب زاده نیز با دقت همیشگی و تعصب مثبتی که نسبت به فهم و درک متون فلسفی دارند خام اندیشه‌های یک دانشجوی «انشا الله در راه فلسفه» را متذکر شدند. دکتر خاتمی هم بزرگواری به پرسشهای من در باب فوکو پاسخ دادند. ادب درس و نفس حکم میکند تا در اینجا از تمام اساتید گروه فلسفه دانشگاه تهران که طی ده سال از دوره کارشناسی تا دکتری فلسفه از ایشان نکته‌ها آموختم سپاسگزار باشم؛ بویژه افتخار فلسفه اسلامی در روزگار ما استاد دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی که سالهاست توفیق شاگردی ایشان را دارم، استاد دکتر محسن جهانگیری که به من و همه دانشجویان گروه با تدریس، گفتار و رفتار خود نشان داد که زمانه ما هنوز شایستگی درک «انسان» به معنای واقعی کلمه را دارد، و دکتر سیدمحمد رضا حسینی بهشتی، که نمونه عالی حرمت نهادن به «دیگر»ی در عرصه فلسفه و فرهنگ‌اند و دوستان خوبم دکتر محمد زارع، دکتر حمیدرضا محبوبی و بویژه فاضل ارجمند جناب آقای علی اوجبی که برادرانه کتاب را برای انتشار به نشر علمی معرفی کردند. از مدیر و کارکنان محترم انتشارات علمی بویژه جناب آقای مهدی علمی سپاسگزارم. شرط انصاف نیست که این مقدمه را با تعظیم به پیشگاه پدر و مادر بزرگواریم به پایان نبرم.

مقدمه دکتر رضا داوری اردکانی

این دفتر، نوشته‌های یکی از مستعدترین و فاضل‌ترین فلسفه خواننده‌های سالیهای اخیر است - و خدا را شکر که در سال‌های اخیر دانشجویان ممتاز دیگری هم در دوره‌های فوق لیسانس و دکتری فلسفه داشته‌ایم - که نویسنده در آن به شأنی از فلسفه کانت پرداخته است که تا دهه‌های اخیر کمتر به آن توجه شده بود و شاید هنوز هم بسیاری از ما ندانیم که فلسفه کانت با این شأن قوام یافته و در حقیقت فلسفه منورالفکری است. نویسنده کوشیده است که با مطالعه و تأمل در مقاله «اوفکلرونک چیست؟» و با رجوع به آثار و آراء صاحب‌نظران و مورخان فلسفه، مقام فیلسوف را در تاریخ تجدید بازشناسد.

نکته‌ای که به مناسبت باید بگویم اینست که آقای شجاعی مطالب رساله خود را از آغاز با مشورت من نوشته است و نوشته‌اش در میان آثاری که در سال‌های اخیر در فلسفه معاصر چاپ شده است از چند حیث ارزش و اعتبار دارد؛ از جمله اینکه از ابتدا کوشیده است که مطالب را هرچه بهتر دریابد و آنها را در عبارات درست بیان کند. در سالهای اخیر رسم شده است که استاد راهنما را شریک پژوهشگر و نویسنده رساله‌های دانشجویان بدانند. شاید این رسم در رشته‌های مهندسی و پزشکی و علوم دقیقه چندان نادرست و ناموجه نباشد اما در علوم انسانی وجهی ندارد و نمی‌دانم آیا از نظر اخلاقی تا چه اندازه موجه

است. مشکل اینست که در فلسفه دو صاحب‌نظر هرگز نمی‌توانند در همه موارد با هم موافق باشند. من بسیار متعجبم که دلوژ چگونه بسیاری از آثار خود را با همکاری و همراهی فلیکس گتاری نوشته است، شاید نسبت و رابطه این دو صاحب‌نظر با هم استثنایی باشد. در هر صورت رساله‌ای که در فلسفه زیر نظر یک استاد نوشته می‌شود ممکن است از حیث صورت و به اعتبار رعایت روش و دقت در پژوهش مورد تأیید و تحسین استاد باشد اما چه بسا که استاد و دانشجو در نقد و نظر و نتیجه‌گیری با یکدیگر موافق نباشند و این نه فقط بسیار اتفاق می‌افتد، بلکه در فلسفه یک امر طبیعی است. پس اینکه گاهی الزام می‌کنند که فی‌المثل مقاله‌ای مستخرج از رساله بنام استاد و دانشجو چاپ شود اگر خلاف اخلاق نباشد (نظر من به علوم انسانی و اجتماعی و فلسفه است، از رشته‌ها و علوم دیگر چیزی نمی‌گویم)، لاقلاً بی‌وجه و نارواست زیرا آنچه دانشجو نوشته است نظر خود اوست و البته نظرهایی که کم و بیش می‌تواند از عهده توجیهش برآید. در این وضع، استاد هرچند که نظر دیگری داشته باشد باید رساله را بپذیرد و می‌پذیرد.

فلسفه مقام آزادی است و نظر را نمی‌توان تحمیل کرد، اگر گاهی کسانی تاب شنیدن اندک اشکال و انتقادی ندارند و یک پرسش کوچک آنان را چون چنگ در خروش می‌آورد، بدانیم که آنها یا اهل فلسفه نیستند یا جان و روانشان چنان در شعله تفکر می‌سوزد که نمی‌توانند پروای آداب داشته باشند. البته در شرایط عادی، اهل فلسفه از نظر خود دفاع می‌کنند اما اگر این دفاع از حدود اصول و قواعد بحث خارج شود، دفتر بحث بسته می‌شود. در مقام آموزش این دفتر را باید باز نگه داشت و راه هم‌زمانی پیمود، اما هم‌زمانی هم رأیی نیست بلکه سعی در گذشت از خود رأیی است.

ما می‌توانیم سخن یکدیگر را بشنویم و هم سخن شویم، اما کم اتفاق می‌افتد که هم رأی شویم. در هر صورت از آنجا که زبان فلسفه ظرافت‌های خاص دارد، نسبت دادن یک نوشته به دو نفر دشواری‌ها دارد. مع‌هذا من نوشته آقای شجاعی را می‌پسندم و تأیید می‌کنم.

مؤلف محترم، دو مطلب را هم ضمیمه کرده است و بنظرم می‌رسد در نوشتن این دو مقاله بیشتر قصد گزارش داشته و در صدد نقد و نقادی نبوده است، هرچند که در این کار هم قصد فهمیدن داشته‌اند.

گمان ما اینست که هرکس هر چه می‌خواند قصد فهمیدن آن دارد، این مطلب به یک اعتبار درست است اما در اینجا فهمیدن معنی خاص دارد.

ما وقتی یک اثر فلسفی می‌خوانیم هر که باشیم نوشته را با تلقی خاص می‌خوانیم (مگر اینکه کتاب فلسفه را به قصد تفنن بخوانیم که در این صورت بهتر است از این تفنن صرف‌نظر کنیم و با چیزی غیر از فلسفه تفنن کنیم). این تلقی بطور کلی و اجمالاً حداقل سه وجه می‌تواند داشته باشد:

تلقی پسیدولوژیست: در این تلقی، نظر از آن مؤلف و برآمده از قوا و استعدادهای نفسانی اوست و به قصد و نیت او باز می‌گردد. در این صورت خواننده‌ای که نظر و قصد نویسنده را می‌پسندد، نوشته را تحسین می‌کند و اگر نپسندد آن را به جهل و غرض نویسنده باز می‌گرداند و شاید زبان ملامت بگشاید و حتی فیلسوف را مسئول گمراه کردن مردمان و انحطاط اخلاق و انحراف از صراط مستقیم حقیقت و خرابی کار جهان بداند.

این تلقی که در کشور ما کم و بیش رایج و شایع است و نه فقط مدعیان جاهل، بلکه بعضی از فلسفه‌خوانده‌ها هم به آن دچار شده‌اند هر چه باشد فلسفی نیست. آراء افلاطون و هگل و هیدگر را می‌توان و باید مورد چون و چرا

قرار داد، ولی آنها مسئول اعتلا و انحطاط اوضاع جهان نبوده اند و نیستند و از این بابت نمی توان آنها را تحسین یا ملامت کرد و مگر بهتر نیست که بجای ملامت و تحسین، قصد و نیت خیر خود را در کار آوریم و اگر فیلسوفی به جهان و مردمان آسیب رسانده است، آن آسیب را نشان دهیم و پادزهری برای آن فراهم کنیم. ولی کسی که فلسفه را به امر روان شناسی و قصد و نیت فیلسوف بلومی گرداند از عهده چنین کارها بر نمی آید.

تلقی دوم، تلقی منطقی است. هر فیلسوفی برحسب منطقی که دارد با فلسفه ها مواجه می شود و به رد و اثبات می پردازد، این تلقی و روش گرچه بر تلقی اول رجحان دارد، حاصل و نتیجه اش کم است و شاید سود و زیانش برابر باشد. فی المثل کسی که ابن سینا را با منطقی کانت رد می کند در عین حال که ممکن است نکته هایی در فلسفه هر دو فیلسوف را روشن کند شاید نکته های دیگر را بپوشاند، زیرا مبانی و منطق این دو فیلسوف با هم متفاوت است نه اینکه صرفاً در مسائل اختلاف داشته باشند.

فلسفه ها هر یک مبادی و منطق خاص دارند، این مبادی به مدد منطق بدست نیامده است بلکه فیلسوف آن را یافته است و دیگران هم باید از راه یافت به آن برسند. فی المثل کوگیتوی دکارت نه استدلال است و نه حاصل استدلال، اگر آن را بپذیری فهم فلسفه دکارت آسان می شود و اگر آن را درنیایی و در عرض مسائل فلسفه قرار دهی فلسفه دکارت را در نمی یابی. فلسفه مثل علم انزکیو نیست که همگان از طریقی در آن به توافق برسند.

تلقی سوم، هرمنوتیک است. در هرمنوتیک نه فقط سعی در فهم مقصود مولف، بلکه اهتمام به درک معنی یا معانی آراء و نظرها می شود. برای نقد هر رأی و نظر باید ابتدا آن را فهم کرد و در این صورت با فلسفه و نه با فیلسوف سروکار

داریم، در هرمنوتیک، فلسفه تا آن حد تنزل پیدا نمی‌کند که محصول ذهن و فکر و هوش شخص فیلسوف باشد و اگر چنین بود فیلسوفان چه عظمتی می‌داشتند، راستی کوگیتوی دکارت چگونه با همه جهان غرب و تاریخ جدید و علم و عمل بشر متجدد، متناسب و هماهنگ شده است؟ دکارت این جمله را از کجا آورده و چگونه آن را یافته است؟

اینکه سخن با جهان هماهنگ می‌شود امری عجیب است که ما به آن نمی‌اندیشیم، اگر کوگیتو متعلق به شخص دکارت بود ما می‌بایست دکارت را به اندازه همه تاریخ چهارصدساله اخیر غرب و جهان متجدد مهم و بزرگ بدانیم زیرا او در طرح خود باطن جهان جدید را بنحوی نشان داده است. اینکه ما این جهان را دوست می‌داریم یا دوست نمی‌داریم حرف دیگری است. کسی که از موضع روان‌شناسی به جهان می‌نگرد، اگر جهان کنونی را دوست می‌دارد باید دکارت در نظرش یک قدیس باشد و اگر این جهان در نظر او جهان سرد و بی‌معنایی است که انسان در آن خود را تنها می‌یابد، باید تقصیر گرفتاری‌ها را بگردن فیلسوف بیندازد.

حقیقت اینست که دکارت و کانت، مظاهر جهان جدیدند و چون پیش آمد تاریخ را روشن‌تر و زودتر از دیگران در زبان یافته اند، آموزگار تجدد شده‌اند. آنها مسئول پیش آمدهای تاریخ نیستند و بدی‌ها و خوبی‌ها به آنها و به افلاطون و ارسطو و حکیمان قدیم ربطی ندارد، پس بیاییم اگر اهل فلسفه ایم با همه فیلسوفان قدری مدارا کنیم و بکوشیم که گفته‌های آنان را بجان دریابیم و اگر عیبی در کار آنان می‌بینیم آن را نشان دهیم و مخصوصاً بکوشیم خود از آن عیب پرهیز کنیم.

چنانکه اشاره شد این رساله با سعی در فهم کانت، برای نشان دادن جوهر فلسفه او یا لاقلاً شأن مهمی از آن نوشته شده است و این شأن همان منورالفکری است که جان فلسفه کانت و تمام تفکر قرن هیجدهم اروپاست. این شأن تا این اواخر متروک و مهجور بود، اکنون هم در نظر کسانی که فلسفه را امری انتزاعی و بیرون از تاریخ می دانند، یادداشت کوچک کانت درباره اوفکلرونک، در حجب نقادی های بزرگ او وزنی ندارد، اما فلسفه کانت بیرون از تاریخ نیست.

نمی گویم و ظاهراً صاحب این رساله هم نمی خواهد بگوید که این فلسفه ساخته و پرداخته و محصول قرن هیجدهم است، ولی در فلسفه کانت می توان جهان متجدد را بهتر شناخت. این فلسفه، گزارش درک فیلسوف از حادثه ای است که در زمان کانت شروع به پیش آمدن کرده بود و شاید بتوان آن را آئینه زمان دانست، برای آقای شجاعی آرزوی دوام توفیق و نوشتن آثار خوب و خواندنی در فلسفه دارم.

رضا داوری اردکانی

استاد فلسفه دانشگاه تهران